

نقش فساد در فروپاشی اقتصاد

سیدمحمدعلی گلابزاده

مدیر مسئول فصل‌نامه سپهر اقتصاد کرمان



بدیهی است تا چنین تفکری حاکم بر یک جامعه باشد، آرزوی برخورداری از حکومتی پاک و صالح، بسیار ناشیانه و کودکانه است. گوئی دنباله همین طرز تفکرها بود که وقتی از آن مدیر و مسئول اجرائی پرسیدند، تو آن خانه و ویلای چند صد میلیاردری را در لواسان از کجا آورده‌ای، پاسخ داد که دوستانی دارم، سرشار از عشق و شور وفا آن‌گونه که اگر لب تر کنم، سند همه لواسان را یکجا به نام می‌کنند!! اما این بنده ناآگاه نفهمیدم که چرا من و همسایه نادار و همکار گرفتاری که همگی هشتشان در گرو تُه است، چنین دوستانی ندارند و نداریم. آیا این نشانه ناتوانی ما در دوست‌یابی است، یا دلیل توانائی آن صاحب‌منصبان شریف و خلّاق و با استعداد؟!

اگر باور کنیم که «المُلک یقی مع الکفر ولا یقی مع الظلم» و قبول داشته باشیم که ظلم فرزند خلف فساد است، آن وقت می‌توانیم باور کنیم که فساد، پایه‌های هر حکومتی را به لرزه درمی‌آورد و دیر یا زود بنای آن را فرو می‌ریزد. از همه مهم‌تر اینکه این فروپاشی به دست کسانی صورت می‌گیرد که نانشان در انبار صاحبان مال خشکیده است. بهترین نشانه آن، قیام شالبافان در کرمان است. شال به عنوان یکی از ارزشمندترین دست‌آفریده‌های مردم سخت‌کوش کرمان، جایگاه ویژه‌ای در تاریخ ایران داشته است، آن‌گونه که هر جهانگردی به ایران می‌آمد، بهترین تحفه‌ای که برای بزرگانیش می‌برد، شال کرمان بود؛ مثلاً «تاورنیه» جهانگرد فرانسوی وقتی می‌خواست برای ملکه آن دوتریش و مادام «لادوش اورلنن» ارمغانی انتخاب کند، شال کرمان را برگزید. امیرکبیر نیز وقتی

فساد، پدیده ویرانگری است که هر جا حضور پیدا کند، ریشه‌های حیات را می‌خشکاند و تباهی و ویرانی را جایگزین می‌سازد. تاریخ بیانگر این واقعیت است که هر جا و هرگاه فساد، رخ نمود، همچون موربانه، آن بنا را از درون تهی ساخت و به تدریج موجب فروپاشی آن شد. شاید به همین دلیل بود که امام علی علیه‌السلام هدف از پذیرش حکومت را برقراری قسط و عدل و دفاع از مظلومان و ستم‌دیدگان و مبارزه با فساد در سطوح گوناگون اعلام می‌فرماید و تا آنجا بر این امر پای می‌فشارد که برای آگاه کردن بردارش «عقیل» دست‌های او را به آتش سوزان نزدیک می‌کند تا بداند گام نهادن در وادی فساد و برداشت غیرقانونی از بیت‌المال، چگونه آدمی را با آتش دوزخ همنشین می‌سازد و حیات دنیا و آخرت او را تباه می‌کند

از فحوای تاریخ چنین برمی‌آید که نه تنها فساد -بویژه در دستگاه‌های حکومتی- امر تازه‌ای نیست، بلکه توجه‌کنندگانی هم داشته است؛ مثلاً یکی از دست‌نشانندگان انوشیروان را عملکرد چنین بود که هر چه از دستگاه مرکزی برای اجرای طرح‌های عمرانی می‌فرستادند، ابتدا خودش می‌خورد، آنگاه اگر چیزی اضافه می‌آمد، خرج آن دیار می‌کرد. خبر به انوشیروان بردند که حاکم دست‌نشانده تو را عقیده چنین است، انوشیروان، به‌جای اینکه برآشوبد و فرمان عزل یا تنبیه او را صادر کند، در نهایت خونسردی گفت: اتفاقاً او درست عمل می‌کند، اصلاً رسم طبیعت همین است، وقتی شما می‌خواهید آب را از مسیر یک جوی تشنه به مزرعه برسانید، آیا این جو، بدون آنکه کام خود را سیراب کند، آب را به مزرعه می‌رساند، این توجیه حتی در ادبیات ما نیز رسوخ کرده است، آن‌گونه که وقتی رشوه‌گیر صاحب ذوقی را مورد عتاب قرار داده و به بازخواست او برآمده بود، گفته بود:

من هدیه گرفته‌ام نه رشوه/ فرق است میان قر و عشوه

بیچاره مردمی که

در چنین منجلابی

از فساد و تباهی

گرفتار آمده و بار

خرید حکومت و

خوشگذرانی‌های

حاکم و حرم

محترم ایشان را

می‌پرداختند.

درست است

که آن‌ها کاری

از دستشان

ساخته نبود و

تمامی قدرت

درید با کفایت

حضرت حاکم!!

و دیگر افراد

فاسد و نزدیک به

دستگاه حکومتی

بود، حکایت

این فسادهای

حکومتی به آنجا

کشیده بود که پای

عارفان و صاحبان

اندیشه را نیز به

میان آورده تا شاید

نه در عمل که در

کلام داد محرومان

از بیدادگران فاسد

بگیرند.

قفجاق نامی کشته شد) را شاهد نباشند.

* همین وضعیت را در فروپاشی حکومت صفویه، به دلیل فساد آخرین شاهان این سلسله شاهد هستیم؛ همان‌ها که به جای الگو قرار دادن پدرانی چون شاه‌عباس بزرگ و انتخاب مشاورینی چون میرداماد و شیخ بهایی و آباد کردن ملک و مملکت، با ساخت ۹۹۹ کاروانسرا، مجموعه گنجعلی خان کرمان، میدان نقش جهان، مسجد شاه، مسجد شیخ لطف‌الله، راه‌های مختلف، رونق دادن به اقتصاد و... تن به رفیق‌بازی و کلاشی و رانت‌خواری و فساد سپردند، به قول احمدین شرف‌الدین حسین منشی قمی، مؤلف «خلاصه التواریخ» کار به جایی رسید که آن فاسدان بی‌عرضه، پول بیت‌المال را به کسانی می‌دادند که برایشان چپچه و به‌به کنند در همین رابطه باز هم می‌خوانیم که:

مهم‌ترین رکن در انتخاب اعضای ائتلاف حاکم، وفاداری به شاه و اطاعت محض از او بود و این وفاداری با در اختیار گذاشتن منابع و رانت تضمین می‌شد. همین امر زمینه‌ساز فساد در بوروکراسی دولتی بود. در قبال به رسمیت شناختن حکومت پادشاه، منابع مالی و اقتصادی که به خاندان سادات به عنوان ائتلاف حکومت و نخبگان حاکم تعلق می‌گرفت. سیورغالات، انعامات، اوقاف و مناصب انحصاری مانند صدارت، تولیت، احتساب و سایر مشاغل از قبیل مستوفی‌گری، منشی‌گری، نظارت بیتونات و وزارت بود. موقعیت و نفوذ سیاسی آن‌ها بیشتر می‌شد زمانی که پیوندهای زناشویی با خاندان سلطنتی و شاهزادگان برقرار می‌کردند نمونه‌ای از مقامات و مناصبی که شاه صفوی - محمد خدابنده - به میرشمس‌الدین محمد خبیبی کرمانی می‌دهد چنین گزارش شده است: «شاه کامیاب وی را چنان اختیار و اقتدار دادند که هیچ زمانی صدور به این استقلال، حشمت و شوکت نبودند. تمامی نذورات و خمس و وجوهات وقفی که در خزانه عامره بود تمام به رقم وی به مصرف می‌رسید و تولیت اوقاف سرکار حضرات چهارده معصوم که شرعاً بدان اعلیحضرت تعلق داشت به اسلام پناه مذکور عنایت کردند که محصولات آن را به رقم خود به ارباب استحقاق رساند. مهمات شرعی و وقفی تمام به گفته و نوشته وی ساخته بود و احتیاج به عرض نبود.» شاه دستور به معافیت مالیاتی سیورغالات می‌دهد. (ج ۲، ص ۱۰۵۳) * نمونه دیگر فسادی که برخی تجار هندی در کرمان به آن آلوده شدند و ردّ پایشان را از اقتصاد کرمان گم کرد؛ کاروانسرای هندوها (واقع در بازار میدان قلعه کرمان) نشانی از روزگار پر رونق حضور هندوهایایی دارد که ادویه و فلفل به کرمان می‌آوردند، آن‌ها را به فروش

خواست زیباترین ردای سیاسی متناسب با فرهنگ ایرانی را بر قامت خود بیاراید از شال کرمان بهره برد. به جز او سایر شاهان و حاکمان داخل و خارج، استفاده از پوشش شال کرمان را افتخار می‌دانستند و هر جا سخن از هدیه به میان می‌آمد، از شال کرمان یاد می‌کردند. جرجی زیدان به رقم هجده هزار طاقه شال کرمانی، باقی‌مانده از اموال «المکتفی» خلیفه عباسی اشاره می‌کند.

ارزش و بهای شال کرمان تا آنجا بود که «ابن حوقل» قیمت هر شال کرمان را در هزار سال پیش ۳۰ دینار یاد کرده، فراموش نکنیم که در آن روزگار با این مبلغ امکان خرید ۳۰ سکه طلای پنج گرمی وجود داشت «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل».

شاید این تصور پیش آید که کالایی این چنین ارزشمند و شهره آفاق و نیز تن آرای شاهان و ملکه‌های ایران و جهان برای تولیدکنندگان، دژ و جواهر می‌آفرید، غافل از اینکه آن بی‌نواها به شام شب محتاج بودند و نشان با خون سر انگشتانی که در پایان روز و بافت شال در آن بناهای نمور و نمناک، جاری بود آغشته می‌شد. در چنین حالی، کارفرمای رانت‌خواری چون «علی محمد شالباف» کارش به جایی رسیده بود که در زمان وکیل‌الملک اول ۱۲۰۰۰ تومن به دولت قرض داد!! نمی‌دانم این رقم به پول امروز چند صد میلیارد تومن می‌شود.

باری، فسادی که بر دامان شال کرمان افتاد، نه تنها بنای این دست آفرید باشکوه را ویران کرد، بلکه تمامی بنیادهای حکومت مرتضی‌قلی خان «وکیل‌الملک دوم» را نیز به نابودی کشید. شالبافان گرسنه و درمانده‌ای که می‌دیدند مشتت فاسد سود جوی از خدا بی‌خبر با حاصل دسترنج آن‌ها صاحب چنان آلف و اولوفی شده و حتی حاضر نیستند بافندگان بی در کجا برای خودشان نان خورشتی داشته باشند به خیابان‌ها ریختند؛ «یحیی خان کلانتر» را در چار سوق بازار از اسب به زیر کشیده و توهین او را با دشنه پاسخ دادند و این فریادها و اعتراض‌ها را تا سرنگونی حکومت کرمان ادامه دادند و از پای نشستند.

* موارد دیگری از روزگار سلاجقه کرمان، صفویه، افشاریه، زندیه و... تأثیر فساد بر فروپاشی حکومت‌ها را نشان می‌دهد؛ آن‌گونه که اگر فساد فرزندان سلاجقه کرمان نبود، حکومت یک‌صد و چند ساله آنان به این سادگی نابود نمی‌شد و شگفتا که مردم کرمان حاضر شدند قوم غدار و ستمگری چون «غز»ها بر آنان حکومت کند و «قهوه غزی» را ارمانشان سازد، اما فساد فرزندان سلجوقیان مانند ایرانشاه (که علمای اسلام حکم تکفیر او را صادر کردند و در حین فرار به سوی قلعه سموران، به دست



در تاریخ

می‌خوانیم که

مردم کرمان راه

مسجد و منبر را

بر علما و اعظم

شهر بستند که

اول به فریاد

ما برسید که از

گرسنگی در معرض

هلاکت هستیم.

وکیل‌الملک

این امر را پای

یاغی‌گری نوشت،

علما و بزرگان را

بدنام کرد و به

تهران نوشت

اهل کرمان یاغی

شده‌اند و فتنه و

آشوب می‌نمایند.



● نمایی از کاروانسرای هندوها در بازار میدان قلعه کرمان

موافق ترتیب مقرر که در عوض اینکه حکام و اجزایش از دولت باید مواجب گرفته در محل حکومت به حفظ امنیت و احقاق حق اقدام کنند به حسب زیادی دخل و اهمیت ولایت هر کس طالب حکومت است. در تهران که حکومت‌ها حراج است؛ هر کس که به شاه و وزیر و عمله خلوت و واسطه کار و حرم شاه، پول بدهد حکومت به او داده می‌شود، اخلاق و احوال و سن و سال ابداً فرق ندارد. بسا بچه ده ساله، پانزده ساله، بیست ساله از شاهزادگان، حاکم یک ایالتی مثل کرمان و خراسان می‌شود و جمعیتی بزرگ از گرگان گرسنه به اسم اتباع حکومت با خود به آن ایالت و ولایت می‌برد که باید بعد از ادای صد هزار تومان که به دیوان داده و رشوه‌ها و پیشکش‌ها، همان اندازه برای بعد از خرج‌ها بماند و اطرافیان گرسنه او هم هر یک ذخیره چندین ساله بیاورند.» (سیاح، ۲۵۳۶: ۱۶۵-۱۶۶)

او در جای دیگر نمونه‌ای را ذکر می‌کند و می‌نویسد:

«نمونه این قاعده حکومت حسام‌الملک است که در شعبان ۱۳۱۱ ه.ق با پرداخت پول به شاه و رشوه به صدراعظم و دیگران صاحب اختیار حکومت کرمان می‌شود و مبلغی که او می‌پردازد کمی بیش از صد هزار تومان است.» (باستانی پاریزی، ۲۵۳۶: ۶۱)

نکته اینجاست که این حکام بعدها در ایالت حکومتی‌شان مبلغی را چند برابر مبلغ پرداختی از مردم و زارعان به زور دریافت می‌کردند و در واقع سود سرشاری هم می‌بردند.

می‌رسانند، به جای آن کالاهایی چون زیره و فرش و شال می‌خریدند و با خود به هند می‌بردند و کاسبی پر رونقی داشتند، اما به جای این وضعیت بایسته، به راه نزول‌خواری و ستمگری اقتصادی و رانت خوری افتادند، آن‌طور که سرپرسی سایکس در سفرنامه خود می‌نویسد: «رعایای بریتانیا در کرمان و توابع اکثر از هندوهای پست و دنی‌الطبع می‌باشند که به وسیله پول تنزیل دادن، گذران می‌کنند و اغلب در موقع وصول طلب خود میل ندارند قبض طرف را تسلیم نمایند و مکرر پس از چند سال بعد پول خود را مطالبه می‌کنند و به اندازه‌ای دسیسه‌بازی و دغل‌کاری به خرج می‌دهند که احدی با آن‌ها معامله نمی‌نماید. پدیده‌ی است این عملیات ناپسند باعث شده است که ایرانی‌ها از هندوها مثل افغان‌ها نفرت نمایند و به آن‌ها به نظر خفت و استحقار نگاه کنند» (۱۳۶۳، ص ۲۴۰)

* حاج سیاح چهره معروف و سیاسی روزگار قاجار در مورد واگذاری حکومت کرمان به نکته‌ای اشاره می‌کند که البته در آن روزگار تازگی نداشت و آن فروش حکومت کرمان بود. نکته مهم دیگر اینکه برای شاه قاجار فرقی نمی‌کرد که خریدار کور باشد یا کچل، کودک باشد یا بزرگ‌سال، فهمی داشته باشد یا تهی از عقل باشد، هیچ‌کدام از این‌ها ملاک نبود، زیرا پول و رشوه، همه این دشواری‌ها را حل می‌کرد. توضیحات حاج سیاح در این مورد بیشتر روشن‌نگر است. «هر کس حاکم می‌شود

روشن ضمیری در این باب گفته بود: کار این ملک به رشوه است و به عشوه، رشوه را مال ندارم و عشوه را جمال! حتی گاهی کار مردم با زورگویان حاکم به جنگ و جدال می‌کشید، اما باز هم ثمری نداشت. البته در آخر کار به بار نشست، کما اینکه هر جا فساد لانه کند ابتدا با زورگویی و اجحاف، کارها را از پیش می‌برد، اما بی‌تردید دولت مستعجل بوده و دوامی نخواهد داشت. در گوشه دیگری از تاریخ می‌خوانیم که:

جمع‌آوری مالیات به روش مزایده در کرمان اثرات اجتماعی به دنبال داشت و مردمی که چیزی برای پرداخت مالیات نداشتند گاهی مجبور می‌شدند با مأمورین به زدوخورد بپردازند و از اوامر دولت سرپیچی کنند؛ نمونه آن دوره «أصف الدوله» است که مالیات کرمان را به مزایده گذاشت و مردم را به درخت بسته و کتک می‌زدند تا آن که مالیات جمع‌آوری نماید و سودی عاید شود؛ در نتیجه اختلاف بروز کرد و مردم به ستوه آمده و زدوخورد نیز واقع شد، حتی بعضی از طوایف یاغی شده شورش کردند. بلوچ‌ها سر به شورش برداشته و بعضی از شهرستان‌ها از جمله جیرفت، بم، نرماشیر و شهداد را غارت نمودند و مال مردم را برده و خرابی‌ها ایجاد نمودند. (همت کرمانی، ۱۳۸۹: ۵۲-۳۵) باری، مردمی که این چنین در چمبره فساد گرفتار شده

اگر حسام‌الملک در ۱۳۱۱ هـ.ق نزدیک به صد هزار تومان پرداخته است؛ جمع کل مالیات کرمان و درآمد کرمان برای دولت در سال ۱۸۱۰م. ۵۰۰۰۰ تومان و در ۱۸۷۱م. ۳۰۰۰۰۰ تومان بوده است (کرزن، ۱۳۷۳: ۲/۲۹۹) و در ۱۸۸۸-۹ میلادی - ۱۳۰۶ هـ.ق - ۲/۲۱۵/۳۴۳ قران بوده است که ۲۲۱/۵۳۴/۳ تومان می‌باشد و جایگاه هفتم را در کل کشور در این تاریخ نشان می‌دهد (همان: ۵۷۲ / ۲) که البته این چند سال قبل از سال ۱۳۱۱ هـ.ق می‌باشد، همچنین مالیات شهر کرمان در سال ۱۹۰۰ میلادی ۳۱۰ هزار تومان بود و در سال ۱۹۰۱ بیش از ۴۰۰ هزار تومان بوده است. (ورهام، ۱۳۸۵: ۲۰۴) حالا به بینید با این آمار و ارقام، مردم بیچاره کرمان چگونه باید آن صد هزار تومن‌ها را تأمین می‌کردند؟

بیچاره مردمی که در چنین منجلابی از فساد و تباهی گرفتار آمده و بار خرید حکومت و خوشگذرانی‌های حاکم و حرم محترم ایشان را می‌پرداختند. درست است که آن‌ها کاری از دستشان ساخته نبود و تمامی قدرت در ید باکفایت حضرت حاکم!! و دیگر افراد فاسد و نزدیک به دستگاه حکومتی بود، حکایت این فسادهای حکومتی به آنجا کشیده بود که پای عارفان و صاحبان اندیشه را نیز به میان آورده تا شاید نه در عمل که در کلام داد محرومان از بیدادگران فاسد بگیرند تا آنجا که عارف



بودند و کارشان به جایی رسیده بود که نای فریاد کشیدن هم نداشتند، هر جا می‌رسید، سفره شکایت می‌گشودند و می‌نالیدند، حتی دست به دامن علماء و روحانیون می‌شدند، راه را بر آن‌ها می‌بستند، از مسجد و منبر رفتنشان جلوگیری می‌کردند تا دادشان را به گوش حکومت برسانند؛ کما اینکه در تاریخ می‌خوانیم که مردم کرمان «راه مسجد و منبر را بر علماء و اعظام شهر بستند که اول به فریاد ما برسید که از گرسنگی در معرض هلاکت هستیم. وکیل‌الملک این امر را پای یاغی‌گری نوشت، علماء و بزرگان را بدنام کرد و به تهران نوشت اهل کرمان یاغی شده‌اند و فتنه و آشوب می‌نمایند.» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۵: ۲۳۷)

در کتاب «فرماندهان کرمان» پیرامون این حوادث آمده است:

«در سنه ۱۲۹۴ اجامره شهر فتنه‌ای برپا کردند به اسم حیدری و نعمتی و گاهی به اسم شیخی و بالاسری، دعوایا کردند، شرارت‌ها نمودند ... تجار گرفتار فجار، ابرار دچار اشرار، از هیچ هرزگی آرم نداشتند، وکیل‌الملک در «باغ نظر» از شهر قطع نظر فرمودند و نمی‌خواست خود اعمال آن‌ها را کیفر دهد، لاعلاج صورت حال را به طهران نگاشت. حسینعلی خان سرتیپ، سواره زرین‌کمر، مأمور نظم کرمان گردید ... در ورود به شهر جناب «حاجی محمدرحیم خان پیشوای شیخیه را به طهران گسیل نمود و میرزا مهدی خان کلانتر که پایه این شرارت می‌دانستند به طهران فرستاد و چند ماه در گواشیر توقف کرد کاری از پیش نبرد.» (احمدی، ۱۳۸۶: ۱۸۴).

و عجا که فریادهای حق‌طلبانه را «فتنه» نامیدند، حق‌گویان را «اجامره» خطاب کردند، دلسوزان را جنگ‌طلب دانستند، ناله‌ها و شکوه‌ها در رهگذر فساد را جنگ حیدری نعمتی گفتند و بالاخره هر کس را با بدنامی در صحنه بیرون کردند و دفاع از حق و حقوق آن‌ها را مظهر بیگانه‌پرستی زدند.

و سرانجام روز موعود فرا رسید و این بنای فساد، آن‌گونه که سرنوشت همه حکومت‌های فاسد و فاسدپرور است فرو ریخت و طومار زندگی فاسدان به هم پیچیده شد. همیشه این‌طور بوده که هزینه فساد دولتمردان را، مردم نیازمند کوچه و بازار باید پرداخت می‌کرده‌اند، حتی زمانی که امکان تأمین مخارج و هزینه‌های مفسدین را نداشتند نیز کسی بر آن‌ها ترحم نمی‌کرد. مرحوم محمود متدین معروف به همت که خود، اواخر روزگار قاجار را درک کرده و از پدر و پدربزرگش نیز شنیده در کتاب تاریخ مفصل می‌نویسد: «مأمورین هم با خشونت رفتار می‌نمودند.

مردم بعضی فرزندان خود را به عنوان کنیز و غلام در مقابل پول مالیات می‌فروختند و بعضی‌ها ملک خود را رها نموده و فرار اختیار می‌نمودند و پاره‌ای از مردم خودشان را در اختیار مأمورین می‌گذاشتند» (۲۶۰، ۱۳۸۹)

و غم‌انگیزتر از آن ماجرای فروش دختر «محمد شفیع بردسیری» است که وقتی همه ثروت خود را فروخت و به دولتی‌ها پرداخت کرد، باز هم کم آورد، گفتند تاجری سمرقندی است که دختری را می‌خرد، زمانی که دو دختر خود را نزد او برد، هیچ‌کدام را نپسندید. محمد شفیع سر به آسمان دراز کرد و گفت: خدایا تاجر سمرقندی نپسندید، تو هم مپسند... (رک، وزیری، ۱۳۶۴: ۶۷۴ - ۲/۶۷۲) و صد البته خدا هم نپسندید و همان شب

«نه از تاج نشان ماند و نه از تاج نشان»

و زهی خوشحالی که امروز ۱۴۰۰/۸/۲۷ فرمانده بسیج کرمان، در شورای اداری شهرستان گفت، یکی از روزهای بسیج، به مبارزه با فساد نام گرفته که صد البته جای سپاس و تقدیر دارد، اما تا هر روز و همه هفته‌های ما، به مبارزه با فساد سپری نگردد و هر که دستی در بدن دارد وارد این عرصه نشود و خواب در پلک وجدان‌های خفته، نشکند و نشانه تشخیص خداجویی و اسلام‌خواهی پینه‌پیشانی باشد و بالاخره راه سوءاستفاده و فساد به روی خدا شناسان ناستوده باز بماند، پاشنه بر همین روال خواهد چرخید.

به هر جهت، شواهد تاریخی تا آنجاست که ادامه این بحث، متنوی هفتاد من کاغذ شود؛ بنابراین به همین اندازه بسنده می‌کنم، با تأکید بر این اصل که هر که نامخت از گذشت روزگار

می‌نیاموزد از هیچ آموزگار

بر این اساس اگر می‌بینیم دستگاه قضا تمامی تلاش خود را در ریشه‌کن کردن فساد موجود معطوف کرده است، به این دلیل است که می‌داند سرنوشت حکومت‌های فرورفته در فساد، نابودی است. همین دیروز سخنگوی قوه قضائیه در خبر مندرج در روزنامه اطلاعات ۱۴۰۰/۸/۲۶ از کشف ۷ هزار میلیارد تومان فساد مالی اخیر خبر داد و امیدواریم که در کشف فساد ده‌ها مورد دیگر از این هفت هزار میلیاردها توفیق داشته باشند. چه بجا گفت رییس‌جمهور محترم که: مردم تنگناها و مشکلات اقتصادی را تحمل می‌کنند، اما فساد را هرگز.

سخن آخر اینکه هر جا پاکی و درستی قد برافراشت، روشنای مدینه فاضله تجلی پیدا کرد و هر جا عفريت فساد رخ نمود، سیاهی‌ها، پیروزی خود را جشن گرفتند. ♦♦

زهی خوشحالی

که امروز

۱۴۰۰/۸/۲۷

فرمانده بسیج

کرمان، در شورای

اداری شهرستان

گفت، یکی از

روزهای بسیج،

به مبارزه با فساد

نام گرفته که صد

البته جای سپاس

و تقدیر دارد، اما

تا هر روز و همه

هفته‌های ما، به

مبارزه با فساد

سپری نگردد و

هر که دستی در

بدن دارد وارد

این عرصه نشود

و خواب در پلک

وجدان‌های

خفته، نشکند و

نشانه تشخیص

خداجویی و

اسلام‌خواهی

پینه‌پیشانی

باشد و بالاخره

راه سوءاستفاده و

فساد به روی خدا

شناسان ناستوده

باز بماند، پاشنه

بر همین روال

خواهد چرخید.